

نقش شهروندی فعال در بهبود کیفیت زندگی شهری

دکتر اسفندیار غفاری نسب^۱

چکیده:

شهروندی پویاترین مفهوم اجتماعی جامعه مدرن تلقی شده است. شهروندی توانایی افراد را برای قضاوت درباره زندگی شان تصدیق می کند. بنابراین، ویژگی اساسی شهروندی وجود اخلاق مشارکت است. شهروندی یک موقعیت فعال است که علاوه بر حقوق، بر وظایف و تعهدات نیز دلالت دارد. بنابراین، شهروندی یک مبنای عالی برای اداره امور انسانی به شمار می رود. شهروندی به مدد مجموعه حقوق، وظایف و تعهداتش راهی را برای توزیع و اداره عادلانه منابع از طریق تقسیم منافع، مسئولیتهای زندگی اجتماعی ارائه می دهد شهروندی فعال در پی توانمندسازی افراد و اجتماعات است و فرایند مشارکت را امری ذاتاً ارزشمند تلقی می کند. از این رو، شهروندی فعال چیزی بیش از افزایش صرف مشارکت عمومی است. شهروندی فعال خواهان مشارکت هدفمند است، یعنی شهروندان در جهت تبدیل اجتماعی و محل زندگی به مکان بهتری مشارکت فعال داشته باشند. بدینسان به شهروندی امکان مشارکت در برنامه ریزی و ارائه خدمات عمومی داده می شود.

واژه‌های کلیدی: شهروندی فعال، اخلاق مشارکت، عدالت، توانمندسازی، کیفیت زندگی

مقدمه

شهروندی به مثابه فرایندی اجتماعی و سیاسی از قرن نوزدهم در جوامع مدنی به صورت تعامل جدی بین دولت و ملت مطرح و بطور همزمان با مسأله عضویت در دولت - ملت ها از مباحث مهم اجتماعی و سیاسی شده است (عاملی، ۱۳۸۰: ۴۶). شهروندی پویاترین مفهوم اجتماعی جامعه مدرن تلقی شده است، به عبارت دیگر باید گفت که اساس جامعه مدنی بر محور نهادهای اجتماعی نظام شهروندی شکل گرفته است. به طور کلی شهروندی یک نوع قرارداد متقابل اجتماعی و یک سلسله حقوق متقابل « دولت بر مردم» و « مردم بر دولت» و همچنین یک احساس مشترک عمومی نسبت به هویت ملی و اجتماعی در یک محدوده مشخص است. (عاملی، ۱۳۸۰: ۴۶). شهروندی مفهوم جدیدی است که براساس زندگی شهری در جوامع مدنی شکل گرفته است. شهروندی عبارت است از عضویت در جامعه ملی که موجب به وجود آمدن مجموعه ای از حقوق مبتنی بر عدالت در یک جامعه می شود (همان منبع).

شهروندی تقریباً جذابیت عمومی دارد. این بدان دلیل است که شهروندی هر دو عنصر فردگرایانه و جمع گرایانه را در خود دارد و بنابراین، شهروندی به عنوان یک ایده ذاتاً ارتباطی نیز از جذابیت زیادی برخوردار است، چرا که متضمن همکاری میان افراد برای اداره زندگی شان است و مفهوم شهروندی علاوه بر حقوق، در بردارنده وظایف و تعهدات نیز است (فالكس، ۱۳۸۱: ۱۰). بنابراین، شهروندی برای محافظه کاران، اجتماع گرایان و طرفداران محیط زیست نیز از جذابیت زیادی برخوردار است زیرا همه آنها بر مسئولیتهایی که باید برای پایداری جوامع سیاسی و محیط طبیعی بپذیریم، تأکید می کنند و معتقدند که تنها در بستر این جوامع است که روابط انسانی پایدار بوده و بنابراین، حقوق قابل تحقق هستند. همچنین شهروندی توانایی افراد برای قضاوت در مورد زندگی شان را تصدیق می کند و زندگی آنها از پیش به وسیله نژاد، مذهب، طبقه، جنسیت یا صرفاً یکی از هویتهاشان تعیین نمی شود. به این ترتیب، شهروندی بیش از هر هویت دیگری قادر است انگیزه سیاسی انسان را که هگل آن را نیاز به رسمیت شناخته شدن می نامد، ارضاء کند.

بنابراین، ویژگی اساسی معرف شهروندی که آن را از تابعیت صرف متمایز می کند، وجود یک اخلاق مشارکت است (فالکس، ۱۳۸۱: ۱۰-۱۳).

شهروندی نه یک موقعیت انفعالی، بلکه یک موقعیت فعال است، اما جذابیت شهروندی صرفاً به خاطر منفعتی نیست که به یک فرد می رساند. شهروندی همواره یک ایده دو جانبه و بنابراین، یک ایده اجتماعی است. این ایده نمی تواند صرفاً مجموعه ای از حقوق باشد که فرد را از تعهد به دیگران رها کند، حقوق همیشه به چارچوبی برای پذیرفته شدن و مکانیسم هایی برای تحقق یافتن نیاز دارند. چنین چارچوبی شامل دادگاهها، مدارس، بیمارستان و مجلس می شود که همه شهروندان وظیفه خود را در حفظ آن ایفا کنند. این بدان معنی است که شهروندی علاوه بر حقوق، بر وظایف و تعهدات نیز دلالت دارد. بنابراین، شهروندی یک مبنای عالی برای اداره امور انسان به شمار می رود (فالکس، ۱۳۸۱: ۱۴).

شهروندی با طرح این تقاضا که با همه افراد به طور برابر رفتار شود، می تواند ریشه های تنش اجتماعی را که نظم اجتماعی را تهدید می کند، بخشکاند. شهروندی به مدد مجموعه حقوق، وظایف و تعهداتش، راهی برای توزیع و اداره عادلانه منابع از طریق تقسیم منافع، مسئولیت های زندگی اجتماعی ارائه می دهد (فالکس، ۱۳۸۱: ۱۵).

شهروندی ایده ای قوی است. شهروندی شرافت فرد را به رسمیت می شناسد، اما در همان حال، بستر اجتماعی را که فرد در آن عمل می کند نیز مورد تأکید قرار می دهد. از این رو، شهروندی یک مثال عالی از چیزی است که گیدنز آن را دوگانگی ساختار نامیده است. از نظر گیدنز نمی توان فرد و جامعه را دقیقاً به عنوان ایده هایی مخالف و دشمن یکدیگر درک نمود. در عوض، کارگزاری فرد و کردارهای اجتماعی به طور متقابل به هم وابسته اند. فرد از طریق اعمال حقوق و تعهدات، شرایط ضروری شهروندی را بازتولید می کند (فالکس، ۱۳۸۱: ۱۵).

مشارکت شهروندی و جامعه مدنی سابقه ای غنی و طولانی دارد و از دوران یونان باستان تا به امروز همواره به اشکال گوناگون در ابعاد مختلف زندگی انسان ها بروز کرده

است (حکمت نیا، ۱۳۸۰). خاستگاه آغازین آن شهر آتن در یونان بوده است. تنها دولت-شهرها هستند که می توانند به انسان به عنوان شهروندان هویت ببخشند (حکمت نیا، ۱۳۸۰). به نظر ارسطو اعضای جامعه در صورتی شهروند محسوب می شوند که در شورای مدیریت شهر عضویت داشته باشند و با مشارکت سیاسی ارتباط نزدیکی داشته باشند (ارسطو، ۱۳۶۴: ۶ نقل شده در حکمت نیا، ۱۳۸۰). به نظر ارسطو فرد برای اینکه انسان واقعی باشد، بایستی یک شهروند فعال در جامعه باشد. شهروندان یونان باستان، به عنوان قانونگذاران و مجریان امور خود را اداره می کردند، و همه شهروندان از حق سخن گفتن و رأی دادن در مجمع سیاسی برخوردار بودند (فالكس، ۱۳۸۱: ۲۹).

خلاصه‌ای از سیر تحول دیدگاه شهروندی

در میان نظریه پردازان علوم اجتماعی و سیاسی علاقه فزاینده‌ای به مفهوم شهروندی پیدا شده است. در دهه ۱۹۸۰، مفهوم شهروندی تا حد زیادی از دستور کار نظریه پردازان اجتماعی و سیاسی خارج شده بود (ونگاسترون، ۱۹۷۸: ۹) اما از حدود پانزده سال بعد در میان متفکرانی از طیف‌های مختلف به صورت واژه‌ای فراگیر درآمد. دلایل متعددی برای این علاقه مجدد به شهروندی در دهه ۱۹۹۰ وجود دارد. از جمله اینکه تصور می شد که مفهوم شهروندی خواست عدالت و عضویت در اجتماع را با یکدیگر ترکیب می کند. شهروندی ارتباط تنگاتنگی با ایده‌های استحقاق فردی از یک سو و پیوند با یک اجتماع خاص از سوی دیگر دارد.

تعدادی از رویدادها و روندهای سیاسی در سراسر جهان توجه به شهروندی را تشدید نموده اند که برخی عبارتند از: افزایش بی رغبتی در میان رأی دهندگان جهت مشارکت در انتخابات، وابستگی درازمدت به دولت رفاه در برخی از کشورهای توسعه یافته، احیای جنبشهای ملی گرایانه در اروپای شرقی، تنشهای حاصل از ظهور فزاینده پدیده چند فرهنگی و چند نژادی در اروپای غربی، واکنش منفی دولتهای تاچر و ریگان به دولت رفاه

در کشورهای انگلستان و آمریکا، شکست سیاست‌های محیط گرایانه ای که مبتنی بر همکاری داوطلبانه شهروندان بودند.

این روندها نشان داده است که سلامتی و پایداری یک مردم سالاری هم به عدالت محوری ساختار اساسی جامعه بستگی دارد و هم به کیفیت ویژگی‌ها و نگرشهای شهروندان وابسته است. برای مثال، شیوه درکی که آنها از هویت دارند، اینکه آنها چه نوع نگرشی به شکل‌های بالقوه رقیب هویت ملی، منطقه ای، قومی یا مذهبی دارند، توانایی آنها را برای مدارا با دیگرانی که متفاوت از خودشان هستند، تمایل به مشارکت در فرایند سیاسی برای بسط و گسترش خیر عمومی، پاسخگو بودن مقامات سیاسی، تمایل آنها به نشان دادن خویشتن داری در انجام مسئولیتهای فردی .

بدون وجود شهروندانی که دارای چنین ویژگیهایی باشند، اجرای دموکراسی مشکل می شود و حتی آنها را دستخوش بی ثباتی می گرداند. همانگونه که هابرماس می گوید، نهادهای آزادی مدنی در صورتی ارزشمند هستند که مردم خود آنها را تأسیس کرده و تشکیل دهند (هابرماس، ۱۹۹۲: ۷).

از این رو، چندان عجیب نیست که یک خواسته فزاینده ای برای ارائه نظریه هایی درباره شهروندی که بر هویت و نحوه عملکرد افراد شهروند و از جمله مسئولیتها، وفاداری ها و نقش های آنها تأکید کند وجود داشته باشد، در اینجا بر فضیلت های مدنی و هویت شهروندی تأکید می شود.

در نظریه های اجتماعی و سیاسی پس از جنگ جهانی دوم، شهروندی اساساً براساس حقوق تعریف می شد. متنقدترین کسی که شهروندی را بر اساس حقوق تعریف می کرد، تی، اچ. مارشال بود. او در سال ۱۹۴۹ کتاب شهروندی و طبقه را به رشته تحریر در آورد. براساس دیدگاه مارشال، شهروندی به معنای تضمین این است که هرکسی به عنوان عضو کامل و برابر جامعه انگاشته شود، شیوه تضمین این برداشت این است که افراد از برخی از حقوق شهروندی برخوردار باشند.

مارشال حقوق شهروندی را به سه دسته تقسیم بندی می کند که در انگلستان در سه قرن متوالی ظهور یافته است:

(۱) - حقوق مدنی که در قرن هجدهم ظهور کرد (۲) - حقوق سیاسی که در قرن نوزدهم (۳) و حقوق اجتماعی که در قرن بیستم مطرح گردید (مارشال به نقل از کیملیکا و نورمن، ۱۹۹۴: ۷۸)

از این رو، حقوق مدنی نخستین حقی است که در جامعه به وجود آمده و امکان تملک دارایی ها، التزام به قراردادها، آزادیهای حزبی و آزادی فکر و اندیشه را فراهم می کند. ایجاد توقعات برابر و قضاوت بیطرفانه در نظام حقوقی نسبت به همه شهروندان از جمله حقوق شهروندی مدنی محسوب می شود. از نظر مارشال، جایی که حقوق مدنی وجود ندارد، امکان آزادی فردی و سرمایه گذاری اقتصادی هم وجود ندارد. دوم، حقوق سیاسی که عبارت از حقوقی که امکان مشارکت مردم را در تصمیم گیری های عمومی کشور با تشکیل احزاب سیاسی و برگزاری انتخابات فراهم می کند. شهروندی سیاسی همچنین این امکان را فراهم می کند که هریک از شهروندان، امکان دسترسی مستقیم به موقعیت های سیاسی در مقام رهبری احزاب، دولت و یا سایر حلقه های قدرت را به دست آورند. سوم، حقوق اجتماعی که امکانات رفاهی و حمایتی از افراد و خانواده های آسیب پذیر را به منظور ایجاد تعادل در زندگی رفاهی آنها فراهم می آورد. و به طور معمول حقوق اجتماعی شامل کمک های مالی و رفاهی به افراد کهنسال، معلول و افراد و خانواده های بیکار است (عاملی، ۱۳۸۰).

به نظر مارشال تحقق کامل شهروندی مستلزم وجود یک دولت رفاه لیبرال دموکراتیک است. دولت رفاه با اعطای حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی برای همگان این را تضمین می کند که هر عضوی مانند دیگر افراد احساس عضویت کامل کند و بتواند در زندگی اجتماعی مشارکت کامل داشته باشد و از مزایای آن نیز بهره مند گردد. هر جا که این حقوق رعایت نشود یا نقض گردد، افراد به حاشیه رانده می شوند و نمی توانند در امور مشارکت کنند.

اغلب نوع شهروندی فوق را شهروندی « انفعالی » یا خصوصی می نامند زیرا بر استحقاق انفعالی تأکید می کند و فاقد تعهد به مشارکت در زندگی عمومی است.

مسئولیت‌ها و فضیلت‌های شهروندی : شهروندی اجتماعی و دولت رفاه

نخستین و نیرومندترین نقد سیاسی جزم گرایانه ای که پس از جنگ دوم جهانی به ایده حقوق اجتماعی وارد شده، از سوی دیدگاه نولیبرالیسم بوده است. دیدگاه نولیبرالیسم معتقد است که حقوق اجتماعی با الزامات آزادی یا عدالت مبتنی بر شایستگی همخوانی ندارد. به نظر آنان ایده حقوق اجتماعی از نظر اقتصادی منجر به ناکارآمدی می شود و ما را به سوی بردگی رهنمون می شود، اما این انتقادات از دیدگاه عمومی چندان قابل قبول نیست. یکی از انقلابات در اندیشه محافظه کارانه در طی دوره تاچر و ریگان در انگلیس و آمریکا اتفاق افتاد و از پیامدهای آن نقد بر شهروندی اجتماعی بود. در حالی که مارشال استدلال می کرد که حقوق اجتماعی به افراد فرودست امکان ورود به جریان اصلی جامعه و اعمال و اجرای مؤثر حقوق مدنی و سیاسی‌شان را می دهد، نولیبرالها می گویند که دولت رفاه موجب گسترش انفعال در میان فقرا گردیده است، بدون اینکه فرصت های زندگی آنان را بهبود ببخشد و فرهنگ وابستگی را گسترش می دهد و دولت رفاه بواسطه نظام بوروکراسی اش باعث ایجاد انفعال در میان افرادی می شود که از آن حمایت می کنند. از این رو، نورمان بری معتقد است که شواهدی دال بر این که برنامه های دولت رفاه موجب گسترش شهروندی فعال گردیده باشد وجود ندارد (کیملیکا و نورمن، ۱۹۹۴: ۳۷۲).

نولیبرالیسم بر آن است که مدل شهروندی مبتنی بر دولت رفاه نوعی شهروندی انفعالی است و بر آن است که این دیدگاه انجام تعهدات معینی از سوی افراد به عنوان پیش شرط پذیرش عضویت کامل جامعه را ناچیز می انگارد. این عدم انجام تعهدات معین از سوی افرادی که تحت پوشش و حمایت برنامه های دولت رفاه هستند، سبب می شود که این افراد نتوانند روی پای خود بایستند و از خودشان حمایت کنند و ناتوانی از تأمین و ایفای تعهدات مشترک مانعی برای دستیابی به عضویت کامل است.

نولیبرالیسم معتقد است که برای اینکه فقرا را به لحاظ اجتماعی و فرهنگی در جریان اصلی جامعه جذب و ادغام کنیم، باید به فراسوی امر استحقاق برویم و بیشتر بر مسئولیت پذیری افراد جهت تأمین امرار معاش و تأمین زندگی تأکید کنیم.

با توجه به انتقاداتی که نولیبرالیسم به دولت رفاه وارد می کرد از جمله اینکه افراد را به خود اتکایی تشویق نمی کند، یکی از اصلاحاتی که در نظام دولت رفاه در دهه ۱۹۸۰ صورت گرفت، کمک به افراد جهت کارایی بود، این برنامه هدفش این بود که به افرادی که از کمکهای رفاهی دولت استفاده می کنند، کمک کند تا در جهت کسب منافع خودشان کار کنند، زیرا این امر سبب تقویت این ایده می شود که افراد باید خودشان کمک کنند.

البته به دیدگاه نولیبرال نیز انتقادات جدی وارد گردیده است زیرا شواهد اندکی دال بر این که اصلاحات نولیبرال ها موجب رشد و گسترش شهروندی مسئول گردیده باشد، وجود دارد بلکه هدف اصلاحات نولیبرال این بود که دامنه نفوذ بازار به زندگی مردم را هرچه بیشتر گسترش دهد (مولگان به نقل از اندروز، ۱۹۹۱: ۱۲۱). از این رو، بسیاری از مقررات زدایی که در راستای گسترش بازار صورت گرفته است، سبب گسترش دوره ای از حرص و بی مسئولیتی اقتصادی گردیده است (مولگان به نقل از اندروز، ۱۹۹۱: ۱۲۱). افزون بر آن قطع مزایای رفاهی نه تنها موجب این نشده که افراد فرودست بر روی پای خود بایستند، بلکه موجب گسترش طبقه پایین نیز گردیده است و با افزایش نابرابری های طبقاتی، افراد فقیر شاغل و بیکار، قدرت انتخاب خود را از دست داده اند و نتوانسته اند در اقتصاد نولیبرال مشارکت داشته باشند (فایبرک، ۱۹۹۱: ۵۷۹).

بنابراین، از دیدگاه بسیاری، برنامه های نولیبرال نه تنها گزینه ای به جای شهروندی ارائه نمی دهد، بلکه به منزله حمله ای به اصول شهروندی محسوب می شود. چنانکه پلانن می گوید به جای پذیرش شهروندی به منزله یک پایگاه سیاسی و اجتماعی، نولیبرال ها در پی احیای نقش بازار هستند و معتقدند که شهروندان نمی توانند پایگاهی مستقل از موقعیت اقتصادی شان داشته باشند.

بازاندیشی در مورد شهروندی اجتماعی

با توجه به نقدهایی که دیدگاه نولیبرال به داشتن استحقاق رفاه اجتماعی وارد کرده است، اکثر افراد در طیف مقابل، همچنان مدافع این اصل هستند که شهروندی کامل، مستلزم وجود حقوق اجتماعی است و دیدگاه‌های انتقادی این استدلال مارشال را پذیرفته اند که افراد در صورتی می‌توانند از عضویت کامل در جامعه برخوردار شوند و در زندگی اجتماعی مشارکت کامل داشته باشند، که نیازهای اصلی شان برآورده شود (ایگناتیف، ۱۹۸۹: ۷۲). با این وجود، بسیاری از طرفداران حقوق اجتماعی این را پذیرفته اند که نهادهای موجود دولت رفاه از محبوبیت عمومی لازم برخوردار نیستند. این عدم محبوبیت تا اندازه‌ای به خاطر این است که این نهادها ظاهراً انفعال و وابستگی را گسترش می‌دهند و موجب دوری از شهروندی فعال می‌گردند (هابرماس، ۱۹۹۲: ۱۲-۱۰).

سؤال این است که دولت رفاه چگونه می‌تواند خود اتکایی و مسئولیت پذیری را در میان افراد گسترش دهد؟ پاسخ این است دولت از طریق کار رفاهی می‌تواند این مهم را انجام دهد. با این همه، اصل مسئولیت پذیری شخصی و تعهد اجتماعی همواره در کانون توجه طرفداران حقوق اجتماعی قرار داشته است. افرادی که از کار رفاهی دفاع می‌کنند به افراد، مسئولیت پذیری و قدرت استفاده از آن را نیز می‌دهند.

از سویی اکثر افرادی که دارای دیدگاه انتقادی هستند چندان موافق نیستند که تحمیل تعهدات به منزله بخشی از سیاستگذاری عمومی تلقی شود. آنها معتقدند که وابستگی سبب می‌شود که افراد از جریان اصلی جامعه خارج شوند نه به خاطر اینکه آنها فرصت‌های لازم مانند شغل، تحصیل و آموزش جهت مشارکت در جامعه و ایفای مسئولیت‌های شهروندی را ندارند، بلکه به خاطر اینکه آنها تمایلی به کار کردن ندارند. از این رو، تحمیل تعهدات و الزامات بی‌فایده است زیرا در صورتی که فرصتهای واقعی وجود نداشته باشد و اگر هم وجود داشته باشد، افراد رغبت چندانی به استفاده از آنها نخواهند داشت.

این دیدگاه‌ها معتقدند که به جای تحمیل الزام و تعهد به کار، اشتغال کامل باید از طریق آموزش صورت گیرد. درحالی که دیدگاه‌های انتقادی این اصل کلی را می‌پذیرند که

شهروندی هم مستلزم حق و هم مسئولیت است، اما معتقدند که حق مشارکت باید مقدم بر مسئولیت پذیری باشد و تقاضای مسئولیت پذیری کامل باید پس از تأمین حقوق مشارکت باشد.

حال اگر تقدم حقوق بر مسئولیت پذیری را قبول کنیم، ظاهراً به همان دیدگاه قدیمی شهروندی انفعالی باز می گردیم. با این وجود، دیدگاه انتقادی نیز پذیرفته است که باید دیدگاهش را تغییر دهد. عمومی ترین پیشنهاد این است که از دولت رفاه تمرکززدایی شود و آن را به صورتی دموکراتیک درآوریم برای مثال، از طریق اعطای قدرت بیشتر به کارگزاران محلی و مسئولیت پذیری بیشتر آنان در برابر مددجویان. اکنون این کار را می توان از راه قدرت بخشی^۱ به دریافت کنندگان خدمات رفاهی انجام داد که این توانبخشی را از راه تکمیل حقوق رفاهی با حقوق مشارکت دموکراتیک در اداره و مدیریت برنامه های رفاهی انجام داد و همین امر مضمون اصلی دیدگاه انتقادی معاصر درباره شهروندی اجتماعی محسوب می شود. البته کوشش برای غلبه بر وابستگی افراد به خدمات و کمک های رفاهی دشوار است. ارائه کنندگان خدمات اغلب در برابر مسئولیت پذیری و جوابگویی خود مقاومت می کنند.

از این رو، دولت نمی تواند سلامت و بهداشت کافی را برای شهروندان فراهم کند، مگر آنکه شهروندان خودشان به گونه ای مسئولانه درمورد سلامت خود رفتار کنند. مانند انجام و اجرای رژیم بهداشتی و سلامتی، ورزش و عدم مصرف موادمخدر، دخانیات. دولت در صورتی می تواند نیاز بچه ها و بزرگسالان و شهروندان ناتوان را برآورده سازد، که خود آنها نیز مسئولیت پذیر باشند. دولت نمی تواند محیط زیست را حفظ کند، مگر آنکه مردم خودشان نیز میل به کاهش استفاده و بازیابی درخانه های خودشان داشته باشند. توانایی دولت برای تنظیم اقتصاد کاهش می یابد، اگر شهروندان تقاضای مصرف بیش از حد را داشته باشند، دولت نخواهد توانست جامعه ای عادلانه برپا کند، اگر شهروندان نسبت

1 -empowering.

به تفاوت‌ها مدارا نداشته باشند، بدون همکاری و خویشن داری افراد در این زمینه‌ها، توانایی موفقیت آمیز جوامع دستخوش نقصان شده و کاهش می‌پذیرد. از این رو، به نظر می‌رسد که مفهوم شهروندی تعادلی را میان حقوق و مسئولیت‌ها برقرار می‌کند. از این رو، یکی از پاسخ‌هایی که به مسئله انفعالی شهروندی داده می‌شود این است که از طریق دموکراتیزه کردن دولت رفاه به توان‌بخشی شهروندان پرداخته شود. تمرکززدایی از قدرت دولت می‌تواند از راه ایجاد نهادهای دموکراتیک محلی و انجمن‌های منطقه‌ای صورت گیرد.

شهروندی فعال

ارسطو معتقد بود که فرد برای اینکه انسان واقعی باشد باید یک شهروند فعال در اداره امور جامعه‌اش باشد. بنابراین، در یونان باستان شهروندی نه مبتنی بر حقوق بلکه مبتنی بر تعهدات بود. چراکه ارتباط نزدیکی که فرد میان سرنوشت خود و جامعه‌اش احساس می‌کرد، ادعای حقوق فردی در مقابل منافع جامعه را غیرقابل درک می‌ساخت. تعهدات شکل وظایف قانونی نداشتند، بلکه شهروندان آن را فرصت‌هایی برای بافضیلت شدن و خدمت به جامعه تلقی می‌کرد. و همه شهروندان باید هم حکومت کنند و هم حکومت شنونده باشند. بویژه در آتن همه شهروندان از حق سخن گفتن و رأی دادن برخوردار بودند. شهروندی هم عمیق و هم پرمایه بود (فالكس، ۱۳۸۱: ۲۹).

از جمله کسانی که شهروندی فعال را مد نظر قرار داده، چارلز تیلی است. او برداشت‌های عمیق و سطحی را از شهروندی بدین شرح بیان می‌کند: در شهروندی سطحی حقوق برتر شمرده می‌شود، شهروندی جنبه انفعالی دارد، دولت به عنوان یک ضروری تلقی می‌شود، افراد مستقل هستند، آزادی از طریق انتخابات تحقق می‌یابد و بیشتر بر جنبه حقوقی شهروندی تأکید می‌شود. اما در شهروندی فعال، حقوق و مسئولیت‌ها متقابلاً یکدیگر را حمایت می‌کنند، جنبه فعالانه دارد، جامعه سیاسی (و نه لزوماً دولت)

به عنوان بنیان زندگی خوب تلقی می‌شود، بر وابستگی متقابل تأکید می‌شود، آزادی از طریق فضیلت مدنی تحقق می‌یابد و شهروندی جنبه اخلاقی دارد (فالكس، ۱۳۸۱: ۲۱).

حکمروایی شهری

تفکر و عمل برای اداره امور شهرها را می‌توان همزاد پدیده شهر در زندگی و تاریخ انسان دانست. ارسطو قرن‌ها پیش شهر را ضامن خوشبختی ساکنان آن دانسته و بر همین اساس معتقد است که معیار تمیز و تشخیص یک دولت‌شهر خوب می‌تواند نتیجه دو اصل باشد. ۱- آیا مصالح حکومت شوندگان را در نظر دارد یا نه؟ آیا برابری شهروندان را رعایت می‌کند (کاظمیان، ۱۳۸۶: ۶).

اگرچه کاربرد مفهوم حکمروایی شهری از اواخر دهه ۱۹۸۰ و در آفریقا آغاز گردید، اما بریایان مک لالین اولین نظریه پرداز است که در سال ۱۹۷۳ به این مفهوم پرداخته است. از نظر او حکومت مجموعه‌ای از نهادهای رسمی و حقوقی با قدرت قانونی است، اما حکمروایی نوعی فرایند است. این فرایند متضمن نظام به هم پیوسته ای است که هم حکومت و هم اجتماع را در بر می‌گیرد (کاظمیان، ۱۳۸۶: ۵).

حکمروایی شهری یعنی اثرگذاری همه ارکان اثرگذار شهری بر مدیریت شهر با تمام سازوکارهایی که به سوی تعالی شهر و شهروندی حرکت کند، نه اینکه عرصه های عمومی و خصوصی کنار گذاشته شوند و فقط عرصه حکومتی اختیاردار آن دو باشد. از این رو، مفهوم شهروند و حقوق شهروندی باید بازتعریف شود. شهروند کسی است که در برابر حکمروایان شهری هم حق دارد و هم تکلیف، یعنی هم باید وظایفی را در مقابل آنها انجام دهد و هم باید از آنها انتظاراتی داشته باشد. منشأ قدرت و مشروعیت در حکمروایی شهری، تمام شهروندان و حضور آنها در همه صحنه ها و ارکان جامعه مدنی است و یکی از ارکان دیگر حکمروایی، شوراها شهری است که در حقیقت مظهر تجلی هرم اراده شهروندان به شمار می‌آید (جهانشاهی، ۱۳۸۶: ۳۹).

وقتی نهادهای اجتماعی خوب سامان نگیرند، کژکارکرد خواهند شد و جامعه به تعادل نازا می رسد. این تعادل نازا در حال حاضر در برنامه ریزی و مدیریت شهری ما به چشم می خورد، نوساز نشدن بافت های فرسوده، سکونت نکردن مردم در شهرهای جدید با وجود پرداخت هزینه های سنگین به وسیله دولت، در حالی که فقر، آلودگی و نظایر آن بیداد می کند، فعالیت بخشی خصوصی در بخش ساختمان به شکل رانت جویانه، وجود سوء ظن در ذهن مردم نسبت به هر دو بخش دولتی و خصوصی، نشانه های بارز این کژکارکردی و نازایی اند (اطهاری، ۱۳۸۶: ۱۱).

اهداف کلان حکمروایی شهری به این شرح بیان شده است: (۱) - بازساخت جامعه مدنی برای تقویت و اعتلای بیشتر سازمانها، نهادهای و جوامع محلی (۲) - کاهش فقر و جدایی‌گزینی های اجتماعی، قومی و فرهنگی در شهرها (۳) - افزایش مشارکت و مداخله افراد و صاحبان منافع در فرایندهای سیاسی درون شهرها (کازمیان، ۱۳۸۶: ۶).

حکمروایی شهری به طور خاص نیز اهداف عملیاتی بدین شرح را دنبال می کند (۱) - کاهش فساد (۲) - بهبود کیفیت معاش و افزایش امکان زندگی برای همه شهروندان، حفظ دموکراسی، ایجاد فرصت و امکان برای مردم به منظور نشان دادن خواسته ها و آمالشان در زندگی (۳) - اعتلای امنیت، برابری و پایداری (کازمیان، ۱۳۸۶: ۷).

بر اساس مطالعاتی که تاکنون انجام شده است، ضرورت تغییر روال موجود، کاملاً آشکار شده است. اگر شهر تهران را به عنوان آینه تمام‌نمای شهرهای بزرگ ایران در نظر بگیریم، تحولات، گسترش شهرنشینی و مشکلاتی مانند آلودگی، ترافیک و معضلات دیگر نشان می دهد که ما به بن‌بست رسیده ایم و ادامه این روند چیزی جز تنزل شدید کیفیت زندگی را در محیط های شهری در برنخواهد داشت. در ارزیابی هایی که انجام شده است، کیفیت زندگی در شهرهایی مثل تهران چیزی در حدود شهرهای آفریقایی شناخته شده است. براین اساس باید به فکر تغییر در روش اداره شهرها باشیم و این تغییر جز از راه تغییر در روندها و فرایندهای تصمیم‌گیری و سیاستگذاری ممکن نیست.

در اینجا باید به سه عامل اساسی و ضروری اشاره نمود:

۱- عامل اجتماعی و زیست محیطی مثل رشد سریع شهرنشینی و تعداد شهرهای ما. در طول بیست سال گذشته تعداد شهرهای ما از ۲۵۰ شهر به ۱۰۵۰ شهر رسیده است، که این موضوع خود گویای جوشش جدیدی است که اداره آنها با ساختارهای قبلی امکان ندارد و پس از انقلاب اسلامی این وضعیت تشدید شده و ضرورت تحول در مدیریت شهری افزایش یافته است. ۲- شهرهای کنونی ما فوق‌العاده در اقتصاد عمومی و شهری نقش دارند و از سویی با اقتصاد جهانی و از سوی دیگر با اقتصاد ملی پیوند می‌خورند. توسعه شهری راهی جز این ندارد که بتواند پیوند جهانی شدن و بومی بودن را در اقتصاد برقرار کند. توسعه پایدار شهری نیازمند حکمروایی پایدار شهری است. ۳- عامل فرهنگی، شیوه شهرنشینی، فرهنگ غالب جهانی شده است و تمدن و سبک جدیدی از زندگی را در جهان تشکیل داده است. مصرف، فراغت، ورزش، خوراک، پوشاک و تفریح فرهنگی در بستر شهرها به وجود آمده اند. به طور مثال، ما در مورد فوتبال، موسیقی، ماهواره و جشنواره، مجبوریم که با شهرهای جهان، ارتباط برقرار کنیم و کانون این ارتباط شهرها هستند، پس می‌طلبند که مدیریت شهری، بار فرهنگی را هم به دوش بکشد.

شهروندی فعال و کیفیت زندگی شهری

با توجه آنچه گفته شد، مفهوم شهروندی به یکی از مفاهیم اصلی در سیاستگذاری ها و برنامه ریزی های اجتماعی بدل شده است. شهروندی فعال ناظر به شکل‌گیری اجتماعات فعال و توانمند است. این اجتماعات هنگامی که با مسائلی روبرو می‌شوند، توانایی شناخت و تعریف مسائل و ارائه راه حل‌ها را برای آنها دارند.

شهروندی فعال در پی توانمندسازی افراد و اجتماعات است و فرایند مشارکت را امری فی‌نفسه ارزشمند تلقی می‌کند. از این رو، شهروندی فعال چیزی بیش از افزایش صرف مشارکت عمومی است. شهروندی فعال، خواهان مشارکت هدفمند است، یعنی شهروندان برای تبدیل اجتماع و محل زندگی‌شان به مکان بهتری مشارکت نمایند، یعنی اینکه مردم در فرایند تصمیم‌گیری‌ها در زمینه مسائل شهر و محل زندگی‌شان، مشارکت فعال داشته

باشند. بدینسان به شهروندان امکان مشارکت در برنامه ریزی ها و ارائه خدمات عمومی داده می شود. این گونه شهروندی از مردم می خواهد که فقط خواستار حقوقشان نباشند، بلکه باید مسئولیت های شخصی و اجتماعی گسترده تری را نیز بر عهده بگیرند. نظر بر این است که اکنون در قرن بیست و یکم دیگر ساختارهای سنتی قدرت مانند دولت ها، شرکت های بزرگ و خصوصی، مدارس و نظایر آن نمی توانند همه مسائل زندگی شهری را حل و فصل کنند و بدون مشارکت فعال خود شهروندان، امکان حل و فصل مسائل وجود ندارد، زیرا شواهد نشانگر این است که دولت ها در حل و فصل تمام مسائل مردم در شهرها، ناکام مانده اند و کارایی لازم را ندارند. از این رو، اعتماد شهروندان به نهادهای دولتی و غیرمردمی تا حد زیادی کاهش یافته است و مدیریت بوروکراتیک مبتنی بر تصمیم گیری از بالا به پایین و تصدی گری دولت مناسبت و مشروعیت خود را تا حد زیادی از دست داده است.

اکنون می توان گفت که مفهوم حکومت^۱ جای خود را به مفهوم حاکمیت^۲ داده است. در این دیدگاه، سازمان های غیردولتی و شهروندان خودشان به عنوان فاعلان منفرد برای حل مسائل جدید به شیوه نوینی به مشارکت و همکاری می پردازند. از این رو، اگر دولت بخواهد که توانایی عمل و کارایی خود را حفظ کند، باید رابطه نوینی با حوزه مدنی و شهروندی برقرار کند. به نظر می رسد که تغییر حکومت به حاکمیت در اداره امور اجتماعی و شهری نوعی انقلاب باشد. همچنین حاکمیت به منزله توسعه شبکه های پیچیده و پیدایش رهیافت های تصمیم گیری از پایین به بالا تلقی می شود. مطمئناً تأکید نوینی که بر حاکمیت می شود مبتنی بر شکل هایی از کنترل و نظارت است که فراسوی گزینه های سلسله مراتب تصمیم گیری از بالا به پایین قرار می گیرد.

تمایزی را معمولاً میان مزایای ذاتی مشارکت شهروندان و مزایای ابزاری مشارکت آنها، یعنی نتایج حاصل از مشارکت قائل می شوند. طرفداران مشارکت فعال بر مزایای ذاتی

1 -government.

2 -governance.

مشارکت تأکید دارند، که عبارتند از: شکل گیری احساسات فردی فراگیر و همه شمول، عزت نفس، بسط دانش و ظرفیت افراد، ارائه ایده های نوآورانه و سازنده. در اینجا بر ارزشمندی عملکردها و فعالیت مشارکتی تأکید می شود. از این دیدگاه، مشارکت امری ذاتاً ارزشمند محسوب می شود.

به هر روی، در مورد نقش شهروندی فعال در بهبود کیفیت زندگی در شهرها، می توان گفت که مفهوم شهروندی فعال حاکی از چیزی بیش از عضویت انفعالی در یک اجتماع سیاسی است. کمال شهروندی در این است که شما به عنوان یک شهروند باید مشارکت فعال داشته باشید. مشارکت فعال هم در زمینه مسائل و مباحث سیاسی و هم در زمینه کنش اجتماعی مطرح است.

بنا بر آنچه که گفته شد، شهروندی فعال هنگامی تحقق می پذیرد که افراد داوطلبانه در ارائه خدمات عمومی ایفای نقش کنند و همچون مقامات مسئول که دارای حاکمیت هستند، در نحوه ارائه خدمات عمومی، ارائه برنامه و تنظیم سیاستگذاری ها مشارکت فعال داشته باشند. بدینسان، مفهوم شهروندی حاکی از مسئولیت افراد در سیاستگذاری ها و برنامه ریزی های اجتماعی است. زمینه هایی که شهروندی فعال می تواند در جهت بهبود و ارتقای کیفیت زندگی شهری ایفای نقش کند، عبارتند از:

- (۱) - احیای شهروندی در محله ها
- (۲) - اصلاح رفتارهای ضد اجتماعی
- (۳) - فعالیت در زمینه تهیه مسکن شهروندان و ارتقای کیفیت آن.
- (۴) - مشارکت در طرح های ذخیره سازی انرژی و کاهش مصرف انرژی و کنترل آلودگی ها

(۵) - کوشش در جهت تغییر و بهبود عاداتهای غذایی شهروندان و کوشش در جهت رفع مشکل چاقی و کم تحرکی افراد و کاهش بیماری های ناشی از آن (تسا و همکاران، ۲۰۰۶: ۶۹۵).

به هرروی، وجه مشترک مسائل فوق این است که بدون بسیج و برانگیختن افراد و اجتماعات در جهت مشارکت، مشکل است که بتوان برای مسائل اجتماعی و اقتصادی فوق راه حلی درخور پیدا کرد. ویژگی متمایز خط مشی کنونی آن است که تحقق شهروندی فعال به عنوان پیش فرض ضروری برای پیشرفت جامعه در قرن بیست و یکم محسوب می شود. و بدینسان می توان زندگی عادلانه تر و مناسب تری را برای شهروندان فراهم آورد.

بازگشت به مقوله مدنیت نمایانگر روندهای چندگانه برای احیای بحث ها پیرامون ماهیت شهروندی است. از این رو، تفاسیر لیبرال از شهروندی اکنون از سوی رویکردهای اجتماع گرا و اکولوژیست ها مورد چالش قرار گرفته است (دابسون به نقل از تسلا و همکاران، ۲۰۰۶: ۹۹۷). در این قالب ریزی مجدد، شهروندی مشارکت به عنوان مؤلفه اصلی شهروندی تلقی می شود. نظر بر این است که مشارکت عمومی دارای مزایای زیادی است. برتون چهار مجموعه از استدلال های مختلف را مطرح می کند: (۱) - افراد می توانند از راه مشارکت، منافع خود را افزایش دهند (دیدگاه ابزارگرا)، مشارکت به تأمین منافع مشترک عمومی و مذاکره منجر می گردد (دیدگاه اجتماع گرا). (۳) - مشارکت منجر به درک و فهم مسائل سیاستگذاری می شود (آموزشی) (۴) - مشارکت افراد را قادر به بیان هویت سیاسی فردی خود می کند (بیان اظهاری).

شهروندی فعال هنگامی تحقق می یابد که افراد داوطلبانه به ارائه خدمات عمومی کمک نمایند و یا به عنوان فرد فعال در زمینه خدمات، برنامه ریزی یا سیاستگذاری تصمیم گیری نمایند. مفهوم مدنیت در مباحث سیاستگذاری، از اجتماع تا مسئولیت پذیری را در بر می گیرد و می تواند مستلزم احیای امر مدنی در محلات، اصلاح رفتارهای ضداجتماعی، مشارکت در زمینه تأمین مسکن، بازیافت مداوم و پایدار طرح های حفظ انرژی و صرفه جویی در آن و کوشش هایی باشد که برای اصلاح و بهبود عادات غذایی و چاقی افراد باشد.

نقش شهروندی فعال در حل و فصل مسائل اجتماعی

۱- کاهش جرائم

جرائم یک حوزه سیاستگذاری است که به بازیافت امر مدنی معطوف می شود و نقطه آغاز سلامت اجتماعی محسوب می شود. رویکردی به مدیریت جرائم است که جرائم و بی نظمی را در بستر اجتماع محلی قرار می دهد و می کوشد آن را در درون آن بستر بررسی کند. این گفتمان مبتنی بر این پیش فرض است که ارتباط علی میان فروپاشی اجتماعات و غلبه جرائم و بی نظمی و بی سازمانی وجود دارد، و خواهان فرایندهای غیررسمی است که فرض می شود به طور ذاتی در نحوه عملکرد مناسب و مطلوب اجتماعی مؤثر است. این گفتمان در پی آن است که از طریق اجتماعات محلی به تعریف مسائل، تنظیم اولویت ها و بررسی مسائل ناملموس پردازد و به گونه ای آشکار میان جرائم با عوامل مخاطره آمیز گسترده تری پیوند برقرار می کند که با محرومیت اجتماعی مرتبط هستند (مانند اشتغال، آموزش، مسکن و نظایر آن).

این نوع سیاستگذاری با مفهوم کنترل رسمی مرتبط است (کرافورد، ۱۹۹۸: ۲۴۱). این دیدگاه مبنای سیاستگذاری هایی است که عبارتند از: کاهش و جلوگیری از جرائم، رفتار ضد اجتماعی، نظارت بر محله، برقراری نظم و عدالت در محله ها، امکان شناخت مسائل در سطح محلی و حمایت از راهبردهای مدیریت جرائم.

این رویکرد، اجتماع را منبع توانبخشی و جذب مجدد افراد مجرم در جامعه می داند و می خواهد محرومیت اجتماعی و تکرار مجدد جرائم را کاهش می دهد. عدالت ترمیمی یکی از مفاهیم اصلی در رویکردهای مدنی در مورد جرائم است. یک نظریه هنجاری و جنبش اصلاحی است که بر گفتگو و آشتی و سازگاری میان قربانی، مجرم و اجتماع تأکید می کند (دزار، ۲۰۰۳: ۲۹۷). دزور می گوید عدالت ترمیمی در بهترین حالت نوعی تجربه دموکراتیک است (دزار، ۲۰۰۳: ۲۸۱). از این طریق می خواهد به درک بهتر و جذب هرچه بیشتر افراد مجرم در جریان اصلی جامعه پردازد.

۲- بازسازی و تأمین مسکن

فعالیت و مشارکت اجتماعی در زمینه تأمین مسکن تاریخی طولانی دارد. تقاضا برای مشارکت و فعالیت مداوم و نارضایتی عمومی در مورد خدماتی که توسط مقامات محلی ارائه می شود، منجر به شکل گیری سازمان های اجتماعی برای تهیه مسکن گردیده است. در طرح های بازسازی و احیا بر محله ها تأکید می شود. (محله هایی که دچار محرومیت های چندگانه هستند، وجه مشخص نقش اجتماع هم به عنوان بخشی از مسئله و هم به عنوان بخشی از راه حل) این رویکرد بر آن است که محرومیت اجتماعی دارای ماهیت چند بعدی است و معتقد است که اجتماعاتی که واجد مشارکت فعال، فراگیر و همه شمول و همبسته باشند، می توانند در رفع آن نقش داشته باشند.

همچنین تجربیاتی در حوزه تأمین مسکن وجود دارد که هدفش جلوگیری از وقوع رفتارهای ضد اجتماعی است. نظارتی اجتماعی غیر رسمی می تواند در حفظ معیارها و هنجارهای رفتاری بهنجار نقش داشته باشد.

۳- آموزش و پرورش

در اینجا بر مشارکت والدین در تحصیلات و آموزش فرزندان تأکید می شود. به هر روی، اخیراً نقش مشارکت عمومی در اداره مدارس افزایش یافته است. یکی از خط مشی هایی که در این زمینه مطرح شده، گماشتن شهروندان به عنوان حکمرانان و اداره کنندگان مدارس خود است که دارای چندین هدف است: (۱) - افزایش میزان مشارکت والدین (۲) - افزایش میزان پاسخگویی عمومی (۳) - استفاده از متخصصان خارج از مدرسه، سعی در دسترسی به منابع خارج از مدرسه، ایجاد ارتباط میان مدارس با اجتماعات محلی، ارتقای شیوه سیاستگذاری، عملکرد و اداره مدارس. از این رو، اکنون مدارس گسترده ابداع گردیده است. اینگونه مدارس با مدارس پیرامون خود تعامل بیشتری داشته و به اجتماعات پیرامون خود کمک بیشتری می کنند. این ایده حاکی از آن است که مدارس میزان خدماتی را که ارائه می کنند، افزایش می دهند، (که این خدمات شامل خدمات دیگری می شود از جمله:

خدمات بهداشتی، آموزشی و نظایر آن)، امکانات بیشتری را برای اجتماع (در زمینه آموزش و گذران اوقات فراغت) فراهم می آورند و مراقبتهای آموزشی و مدرسه ای بیشتری را نیز ارائه می کنند.

به نظر می رسد با اجرای طرح های فوق، مزایا و منافع بی شماری حاصل می شود که از جمله عبارتند از: افزایش میزان دانش و مهارتهای اعضای جامعه، تشویق به مشارکت اجتماعی بیشتر، غلبه بر نگرش های تک بعدی به آموزش و پرورش، افزایش میزان دسترسی به خدمات، ارائه رویکرد جامع و کل گرا به آموزش و رفاه بچه ها و مشارکت والدین در آموزش فرزندان.

(۴) - بهداشت

ترغیب عموم به مشارکت و استفاده از مشاوران در زمینه اجرای برنامه های خدمات بهداشتی در سطح ملی به عنوان بخشی از مجموعه اصلاحات به شمار می رود و از جمله این اقدامات و فعالیت ها عبارتند از: دایرکردن مراکز خدمات و مشاوره، اجرای برنامه های بهداشتی که مشوق مشارکت بلندمدت اجتماعات در سیاستگذاری هاست. ایجاد مراکز بیمارستانی که به اجتماعات محلی ارائه خدمت می کند و درعین حال اعضای اجتماع محلی نیز در نحوه برنامه ریزی و تعیین خط مشی های آن دخالت داشته باشند. سیاستگذاری ها هم جنبه ذاتی و هم جنبه ابزاری دارد که به منزله توانبخشی مشارکت جویان است (ساتر، ۲۰۰۳: ۹۲۱) که منجر به بهبود میزان پاسخگویی، کارایی و افزایش مشروعیت خدمات ارائه شده می گردد (رو و شیرد، ۲۰۰۰: ۲۶۱). اینگونه سیاستگذاری ها و خط مشی ها نمایانگر تغییرات عمده ای در نحوه ارائه خدمات بهداشتی است.

(۵) - دولت محلی

تأکیدی که در سطح دولت محلی بر مدنیت می شود، ارتباط تنگاتنگی با فرایندهای گسترده تر تمرکز زدایی و نوسازی دارد. مسائلی که معمولاً دولتهای محلی با آن روبرو

هستند، عبارتند از: نگرانی‌ها درباره عدم مشارکت و بی‌اعتمادی، ارائه خدمات به گونه‌ای غیرپاسخگویانه و غیر رضایت بخش. از این رو، بر تعهد به مشورت با شهروندان برای ارزیابی و ارائه خدمات در زمینه برنامه ریزی و ارائه روشهای رأی‌گیری نوین برای ترغیب افراد به مشارکت بیشتر در انتخابات، اجرای اصلاحات سیاسی در زمینه مدیریت سیاسی که هدفش بهبود میزان پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری افراد است. هدف این اصلاحات بهبود و افزایش میزان مشروعیت و کارایی دولت محلی و خدمات محلی است و اینکه این اجتماعات محلی در تصمیم‌گیری‌ها و ارائه خدمات به شیوه‌های مختلف دخالت کنند. باید از تکنیک‌هایی استفاده شود که متناسب با وضعیت‌های گوناگون گروه‌های مختلف مردم باشد، که این امر موجب توانمندسازی بیشتر و گسترده‌تر مردم شده و سطوح عمیق‌تر و پایدارتری از مشارکت را تسهیل می‌کند که سبب احیای مدنیت می‌گردد.

نتیجه‌گیری

شهروندی یکی از پویاترین مفاهیم اجتماعی جامعه مدرن تلقی شده است. مفهوم شهروندی هر دو عنصر فردگرایی و جمع‌گرایی را در بر دارد. شهروندی یک ایده ذاتاً ارتباطی است. مفهوم شهروندی علاوه بر حقوق، در بردارنده وظایف و تعهدات است. شهروندی نه یک موقعیت انفعالی، بلکه یک موقعیت فعال است. و مبنایی عالی برای اداره امور انسانها به شمار می‌رود. شهروندی با طرح این تقاضا که با همه افراد به طور برابر رفتار شود، می‌تواند ریشه‌های تنش اجتماعی را که نظم اجتماعی را تهدید می‌کند، بخشکاند. شهروندی به مدد مجموع حقوق، وظایف و تعهداتش راهی برای توزیع و اداره عادلانه منابع از طریق تقسیم منافع، مسئولیت‌های زندگی اجتماعی ارائه می‌دهد. به نظر ارسطو انسان برای اینکه انسان واقعی باشد، بایستی یک شهروند فعال در جامعه باشد. سلامتی و پایداری یک مردم سالاری هم به عدالت محوری ساختار اساسی جامعه و هم به کیفیت ویژگی‌ها و نگرش‌های شهروندان وابسته است. مفهوم شهروندی تعادلی را میان حقوق و مسئولیت‌ها برقرار می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد، مفهوم شهروندی به یکی از مفاهیم اصلی در سیاستگذاری ها و برنامه ریزی های اجتماعی بدل شده است. شهروندی فعال ناظر به شکلگیری اجتماعات فعال و توانمند است. شهروندی فعال در پی توانمندسازی افراد و اجتماعات است. فرایند مشارکت را امری ذاتاً ارزشمند تلقی می کند.

شهروندی فعال خواهان مشارکت هدفمند است، یعنی شهروندان برای تبدیل اجتماع و محل زندگی شان به مکان بهتری مشارکت نمایند، یعنی اینکه مردم در فرایند تصمیم گیری ها در زمینه مسائل شهر و محل زندگی شان، مشارکت فعال داشته باشند. بدینسان به شهروندان امکان مشارکت در برنامه ریزی ها و ارائه خدمات عمومی داده می شود. اینگونه شهروندی از مردم می خواهد که فقط خواستار حقوقشان نباشند، بلکه باید مسئولیت های شخصی و اجتماعی گسترده تری را نیز بر عهده بگیرند. نظر بر این است که اکنون در قرن بیست و یکم دیگر ساختارهای سنتی قدرت مانند دولتها، شرکت های بزرگ و خصوصی، مدارس و نظایر آن نمی توانند همه مسائل زندگی شهری را حل و فصل کنند و بدون مشارکت فعال خود شهروندان، امکان حل و فصل مسائل وجود ندارد.

به هرروی، وجه مشترک مسائل فوق این است که بدون بسیج و برانگیختن افراد و اجتماعات در جهت مشارکت، مشکل است که بتوان برای مسائل اجتماعی و اقتصادی فوق راه حلی درخور پیدا کرد. ویژگی متمایز خط مشی کنونی آن است که تحقق شهروندی فعال به عنوان پیش فرض ضروری جهت پیشرفت جامعه در قرن بیست و یکم محسوب می شود و بدینسان می توان زندگی عادلانه تر و مناسب تری را برای شهروندان فراهم آورد.

سؤالاتی برای تحقیقات آینده

- ۱- چگونه می توان مقوله مدنیت را به صورت عملیاتی در آورد؟
- ۲- علاوه بر نوشته هایی که درباره آموزش مدنی وجود دارد، دولت از چه راههای دیگری می تواند عملاً سطوح مشارکت را افزایش دهد؟

- ۳- مدنیت چه پیامدهایی برای برنامه ریزی و سیاست گذاری دولت دارد؟
- ۴- چگونه می توان از رفتارهای مدنی به طور عملی برای کاهش جرایم و افزایش مشارکت در زمینه تأمین مسکن، بهداشت و آموزش استفاده کرد.

منابع

- ۱- اطهری، کمال و دیگران (۱۳۸۰)، « حکمروایی شهری، مبانی نظری و ضرورت شکل گیری آن در ایران»، *فصلنامه جستارهای شهرسازی*، شماره ۱۹ و ۲۰: ۸-۱۷
- ۲- جهانشاهی، محمدحسین، (۱۳۸۶)، «شهرسازی و حمل و نقل و حکمروایی شهری»، *فصلنامه جستارهای شهرسازی*، شماره ۱۹ و ۲۰: ۳۸-۴۴.
- ۳- حکمت نیا، حسن (۱۳۸۰)، «تحلیلی تاریخی از مشارکت شهروندان در اداره امور شهرها»، *فصلنامه تحقیقات جغرافیایی*.
- ۴- عاملی، سعید(۱۳۸۰)، «تعامل جهانی شدن، شهروندی و دین»، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۱۸.
- ۵- فالكس، کیت(۱۳۸۱)، *شهروندی*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
- ۶- کاظمیان، غلامرضا، (۱۳۸۶)، «درآمدی بر الگوی حکمروایی شهری» *فصلنامه جستارهای شهرسازی*، شماره ۱۹ و ۲۰: ۵-۷.
- 7- Andrews, G.(1991), *Citizenship*, London: Lawrence and Wishart.
- 8- Crawford, A.(1998), "Community Safety and the Quest for Security: Holding Back the Dynamics of Social Exclusion". *Policy Studies*, 19(314): 237- 253.
- 9- Dzur, A.(2003) "Civic Implications of Restorative Justice Theory: Citizen Participation and Criminal Justice Policy", *Policy Science*, 36(314): 279-342.
- 10- Fierbeck, K.(1991) "Redefining Responsibilities : The Politics of Citizenship in the UK", *Canadian Journal of Political Science*, Vol.24: 578- 83.
- 11- Habermas, J.(1992) "Citizenship and National Identity : Some Reflection on the Future of the Europe", *Praxis International*, Vol.12: 1-19
- 12- Ignatieff, M(1989), "Citizenship and Moral Narcissim", *Political Quarterly*. Vol.60: 63-74.

- 13- Kimlycka, W. and W. Norman (1994) “ Return of Citizen : A Survey of Recent Work on Citizenship Theory. *Ethics*, Vol. 104: 352- 381.
- 14- Row, R. and Sheperd, M.(2002), “ Public Participation in the New NHS: no Closer to Citizen Control ? “ , *Social Policy and Administration*, 36(3):257-290.
- 15- Sater, B(2003) “ Patients and Doctors: Refomulating the Uk Health Policy Community “ , *Social science and Medicine*, 57(5): 912-936.
- 16- Tessa , B and *et al.*(2006) , “Active Citizenship and Effective Public Security and Programms : How Can We Know What Really Works ?”, *Urban Studies.*, Vol. 43(5/6): 993-1008.
- 17- Van Gunsteren, H.(1988) “ Admission to Citizenship “ , *Ethics*, 98: 731-41.

Archive of SID